

«اما مطمئناً منقار من به اندازه او جذاب است؟» کلاغ این را گفت و منقارش را در هوا نگه داشت. گنجشک فقط گفت: «وای نه! مال تو فقط یک مثلث ساده است، بدون هیچ انحنا یا شکستگی» اما کلاغ قانع نشد.

«صدای من تاثیرگذارتر از صدای او است!» و فریاد زد: «گوش بده!» کلاغ صدای ناهنجاری بیرون داد که باعث شد پرنندگان دیگر بال‌هایشان را روی گوش‌هایشان بگذارند!

«داری خودت را گول می‌زنی!» غاز این را گفت و ادامه داد: «این بال‌ها، منقار یا صدای عقاب نیست که او را شگفت‌آور می‌کند. او قدرتمندترین شکارچی ماست!» درست در همان لحظه، پرنندگان صدای عقاب را شنیدند. او یک گله گوسفند را در مزرعه دیده بود و در حال شیرجه زدن سوی آنها بود!

عقاب داخل گله رفت و بره‌ای را از زمین برداشت و با خود برد. پسر چوپانی که گله را تماشا می‌کرد، تنها توانست مشتش خود را تکان دهد که عقاب در آسمان ناپدید شد.

گنجشک با سروصدای زیاد گفت: «دیدید؟ هیچ کسی مثل او نمی‌تواند این کار را انجام دهد!» اما کلاغ باز هم مخالفت کرد.

«من می‌توانم این کار را خیلی راحت انجام دهم!» بعد هم اخم کرد و با جدیت ادامه داد: «فقط باید با حرکات کششی خاص، کمی بدنم را گرم کنم!»

پرنندگان به حرکات کلاغ خیره شدند که بال‌هایش را کشید، پرهایش را باز کرد و چنگال‌هایش را خم کرد.

